



و بسیاری از جنگ‌های پشتیبانان اسرائیل، یعنی ایالات متحده و ناتو، را در غرب آسیا در راستای منافع خود هدایت کرده است. این نوعی از ایدئولوژی ملی‌گرای مذهبی بود که در قرن نوزدهم پدید آمد و هدفش تأسیس یک سرزمین برای مردم یهود در فلسطین بود، چراکه در متون یهودی این منطقه سرزمین اسرائیل معرفی شده است. پس از تأسیس اسرائیل نیز صهیونیسم به عنوان محرک اصلی توسعه طلبی‌های اسرائیل عمل کرده است. صهیونیست‌ها فعلاً نه‌فلسطین مهاجرت یهودیان اروپایی به فلسطین در طول نیمه نخست قرن بیستم بودند. علی‌رغم تلاش‌های ایشان، عرب‌ها همچنان اکثریت فلسطین را تشکیل می‌دادند. از این رو، همچنان که افرادی چون ایلان پیه، مورخ اسرائیلی، تصریح نموده، رهبران صهیونیست به خوبی می‌دانستند که پاکسازی قومی فلسطینیان بومی برای اجرای پروژه صهیونیسم ضروری است. پرداختن به صهیونیسم به عنوان ایدئولوژی اعلامی دولت اسرائیل مستلزم بررسی مسئله از شروع آن است نه از میانه آن در سال ۱۹۶۷ و شاید به همین دلیل پرداختن به آن برای نویسندگان بیانیه دشوار بوده است.

نویسندگان بیانیه عملکرد اسرائیل را عامل تضعیف جناح‌های میانه‌رو فلسطینی دانسته‌اند. به عبارت دیگر، اسرائیل در اینجا مقصر است که به قتل، غصب سرزمین و تهبیرو پاکسازی قومی صدها هزار فلسطینی پرداخته، به این دلیل که با این کارها جناح‌های میانه‌رو فلسطینی را که خواستار کنار آمدن با گذشته و موافق با تأسیس رژیم اسرائیل بوده‌اند تضعیف کرده است. به نظر می‌رسد روشن‌اندیشان دینی همچنان از درک مفهوم اشغال یک سرزمین توسط بیگانه کاملاً ناتوان‌اند. علاوه بر این، «میانه‌روی» مصداق ثابتی ندارد و با توجه به سطح کنش خصمانه در اینجا سطح اشغالگری و آسیبی که صهیونیسم به ملت و سرزمین فلسطین تحمیل کرده معین می‌گردد. اما در این بیانیه میانه‌روی به رویکرد خاص سیاسی‌ای اطلاق شده که مصالحه‌پیشه کرده است. این رویکرد را جنبش فتح پس از شکست ایدئولوژی ملی‌گرای عربی و سوسیالیسم

می‌دانند، چراکه نسبت به حقوق اقتصادی و اجتماعی از یک سو و حقوق مدنی از سوی دیگر عملکرد گزینشی دارد.

اسرائیل در این بیانیه با استناد به قطعنامه‌های سازمان ملل و پیمان‌های صلح میان طرفین درگیری به سبب سیاست اشغالگری، سرکوبگری و شهرک‌سازی مورد انتقاد قرار گرفته است. با وجود این، ظاهراً از نظر نویسندگان تمام مسئله به نقض مرزهای سال ۱۹۶۷ مربوط است. گویی اشغالگری اسرائیل پیش از سال ۱۹۶۷ وجود نداشته است و تاریخ در آن نقطه آغاز شده است. بدون سخن گفتن از چگونگی شروع «نکبت» و مهاجرت یهودیان صهیونیست چگونه می‌توان به ارائه راه حل پرداخت؟ این خود یکی از دلایل سخن گفتن غیرمستولانه است و موجب به رسمیت شناختن اسرائیل به عنوان یک کشور می‌شود. در اینجا نیز مشخص نیست چرا نویسندگان پیش فرض‌های تاریخی و ایدئولوژیک در زمینه مشروعیت رژیم اسرائیل را در نظر نگرفته‌اند و به نحوه برپایی آن اعتراضی ندارند. این امر به روشنی نگاه ناقص، غیرمستند و متأثر از پروپاگاندای غربی این نویسندگان را در ترسیم مسئله فلسطین نشان می‌دهد. جالب آنکه، همان‌طور که برای نویسندگان بیانیه سال ۱۹۶۷ مبدأ تاریخ است، چنان که گویی قبل از آن نزاعی نبوده و جنایتی رخ نداده، روایت صهیونیسم نیز می‌خواهد هفتم اکتبر ۲۰۲۳ را به مبدأ تاریخ تبدیل کند و روشن‌اندیش ایرانی احتمالاً تاحدی در دام این روایت افتاده است، روایتی که با برجسته ساختن هفتم اکتبر همچون بهانه‌گردد است تا توجه افکار عمومی جهان را از جنایات مداوم اسرائیل از سال ۱۹۴۷ تا کنون منحرف کند. نویسندگان بیانیه اگرچه تصریح کرده‌اند «جای مظلوم و ظالم نباید عوض شود»، هیچ احترام و اعتباری برای حمایت مردم غزه از اقدامات حماس قائل نیستند، اقداماتی که در دفاع از حقوق این مردم، به عنوان طرف مظلوم ماجرا، انجام شده است.

همچنان که گفته شد، نویسندگان بیانیه تقریباً هیچ اشاره روشنی به ایدئولوژی توسعه طلبانه و نژادپرستانه «صهیونیسم» نکرده‌اند، عاملی که بدبختی فعلی مردمان فلسطین را رقم زده

انسانی، اخلاقی و دینی اشاره کرده‌اند و از چشم‌انداز منافع سخن نگفته‌اند. اساساً در دنیای امروز منافع چندانی متوجه حامیان مردم فلسطین نیست، بلکه این «وظیفه» انسانی هر فرد و حکومتی است که از حقوق فلسطینیان دفاع کند. با این همه، در ابتدا جمهوری اسلامی را به دلیل «اسرائیل‌ستیزی» و نه «حمایت از فلسطین» به هزینه کردن منافع ملی کشور متهم کرده‌اند. از این رو، ایشان طبق منطق خودشان جزء کسانی محسوب می‌شوند که حقیقت‌رافدای اختلافات سیاسی خود با جمهوری اسلامی کرده‌اند، چراکه اگر قرار باشد کسی در مورد صدق نیت یا کم‌وکیف حمایت حکومت از حقوق فلسطینیان داوری کند، این خود مردم و گروه‌های فلسطینی هستند نه روشن‌اندیشان دینی. اما در مورد هزینه کردن منافع ملی بدیهی است که حمایت از مردم فلسطین از درجه مبارزه و ستیزه با رژیم صهیونیستی ممکن می‌گردد و این اقدام قطعاً برای کشور هزینه‌هایی، دست‌کم در کوتاه مدت، خواهد داشت.

نکته دیگر در این بیانیه استناد به حقوق بشر و عدم تشکیک نظری نویسندگان در این مفهوم در بوته آزمون‌های عملی است. این نویسندگان در حالی که خود از بسیاری از مؤلفه‌های سنتی دین عقب‌نشینی کرده و مفهوم حداقلی از دین را مطرح کرده‌اند، در قبال ارزش‌های غربی همچون حقوق بشر، با کمی مسامحه، همچون امری مقدس و غیرقابل تشکیک رفتار می‌کنند. این در حالی است که پژوهشگران این حوزه در جایگاه منتقد جهانی بودن مفهوم حقوق بشر را عمدتاً به این دلیل زیر سؤال برده‌اند که این مفهوم بیش از هر چیز بیانگر ارزش‌ها و هنجارهای غربی است. این مفهوم در بطن خود منافع غربی را منعکس می‌کند و از این رو ذاتاً قابلیت یافته به عنوان سلاحی برای سلطه فرهنگی یا شکل‌جدیدی از امپریالیسم مورد استفاده قرار گیرد. برخی چنین استدلال کرده‌اند که حقوق بشر برآمده از میراث اروپایی یهودی-مسیحی یا روشنگری است و نمی‌تواند از سوی فرهنگ‌هایی که شرایط و ارزش‌های جوامع غربی را عیناً نمی‌پذیرند مورد استناد و استفاده قرار گیرد. دیگران حقوق بشر را در عمل یک ایدئولوژی برخاسته از امپریالیسم

▼
**نسبت دادن
«اسرائیل‌ستیزی»
به سیاست‌های
جمهوری اسلامی
و تقبیح آن، علاوه
بر اینکه متضمن
به رسمیت شناختن
اسرائیل است،
در این بیانیه
همچنان که در
ادامه نیز روشن
خواهد شد
عمداً به جای
«صهیونیسم‌ستیزی»
به کار رفته است.**